

دکتر نوراله قیصری*

تاریخ‌نگاری روشنفکری یا نقش روشنفکران در تاریخ معاصر ایران نقد و بررسی روشنفکران ایرانی و غرب

تأمل در نحوه مواجهه ایرانیان با اندیشه تجدد و تولیدات فکری آن چندان تازگی ندارد، دهه‌های ۱۳۴۰ و ۵۰ را می‌توان نقطه آغازین تاریخ‌نگاری در تحولات اندیشه ایرانی با تمرکز بر موضوع تجدد غربی، آثار، پیامدها و عوارض آن دانست. از این زمان به بعد، تاریخ‌نویسی در وجوه این فرایند، همواره رو به گسترش و عمق‌یابی بوده است. پژوهشگرانی همچون دکتر عبدالهادی حائری با انتشار آثاری چون، «رویارویی اندیشه‌گران ایرانی با دو رویه تمدن بورژوازی غرب» و «تشیع و مشروطیت»، مورد پژوهی‌های عالمانه و عمیق فریدون آدمیت در اندیشه‌های اندیشه‌گران دوران قاجاریه و مشروطیت، توجه به اندیشه‌های سیاسی معاصر در ایران و جهان اسلام در دانشکده حقوق دانشگاه تهران و انتشار کتاب «اندیشه‌های سیاسی در اسلام معاصر» توسط حمید عنایت و انتشار کتاب «در خدمت و خیانت روشنفکران»، توسط جلال آل احمد معطوف به ابعاد سیاسی اندیشه‌ورزی‌ها است. این دوره از نقطه نظر توجه به دیگر ابعاد اندیشه و فرهنگ نیز قابل توجه است. به عنوان مثال، انتشار کتاب «فلسفه در ایران» علامه اقبال لاهوری و مقاله رضا داوری اردکانی به وجه فلسفی اندیشه‌های ایرانی در این مواجهه توجه دارد. به علاوه در این دوره مواجهه عمیق‌تر با اندیشه‌های نو و تمدن غربی، به توجه عمیق‌تر به ابعاد اندیشه‌های ایرانی در دوران باستان نیز کشیده شد، به عنوان مثال بسیاری

* عضو هیأت علمی پژوهشکده امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی.

از متون اندیشگی و سیاسی ایران دوران باستان و آثاری که تداوم این اندیشه‌ها در دوران اسلامی بود ترجمه، تفسیح و به دست نشر سپرده شد. انتشار منقح کلیله و دمنه توسط مجتبی مینوی، سیرالملوک خواجه نظام الملک طوسی توسط هیوبرت دارک و عهدنامه اردشیر بابکان از ترجمه عربی احسان عباس به فارسی توسط محمدعلی امام شوشتری و همچنین پژوهش‌های عبدالحسین زرین‌کوب در تعامل اندیشه اسلام و ایران، در «دو قرن سکوت» و «کارنامه اسلام» و مرتضی مطهری در «خدمات متقابل اسلام و ایران»، از وجهی دیگر، حایز اهمیتند. با این اوصاف، پژوهش در تاریخ‌نگاری اندیشه تجدید در ایران از دهه ۱۳۶۰ وارد مرحله جدیدی از تحول خود شده است. بازخوانی اندیشه‌های سیاسی دوران مشروطیت و انتشار رساله‌های اندیشه‌گران خرد و بزرگ موافق و مخالف مشروطه توسط پژوهشگرانی چون غلام حسین زرگری‌نژاد، حسین آبادیان، موسی نجفی، رسول جعفریان، و آثار دیگری در تعامل اندیشه‌های ایرانی با تجدید چون «ما و مدرنیت» اثر داریوش آشوری، «آسیا در برابر غرب» و «افسون‌زدگی جدید، هویت چهل تکه و تفکر سیار» از داریوش شایگان، «درخشش‌های تیره؛ روشنفکری ایرانی یا هنرنیندیشیدن» از آرامش دوستدار «دیب‌اچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران» از جواد طباطبایی و «رویاریوی فکری ایران با مدرنیت» از فرزین وحدت، «روشنفکران ایرانی و غرب» از مهرزاد بروجردی نشانه‌هایی از این تحول است.

کتاب «روشنفکران ایرانی و غرب» اثر دکتر علی قیصری با ترجمه محمد دهقانی، که توسط نشر هرمس و مرکز بین‌المللی گفت و گوی تمدن‌ها در سال ۱۳۸۳ منتشر شد، تلاش دیگری است در پرتو انداختن بر زوایای این مواجهه و اندیشه‌ورزی. کتاب مشتمل است بر شش فصل، پیشگفتار و پی‌گفتار، یادداشتی از مترجم، عناوین اختصاری کتب و نشریات مرجع و فهرست اعلام در ۲۲۷ صفحه.

هدف اصلی کتاب «ترسیم گرایش‌های عمده ایدئولوژیک در میان روشنفکران ایران به‌ویژه گرایش‌های موجود در میان اپوزیسیون سیاسی» (ص ۱) است. اثر همان‌گونه که نویسنده می‌گوید «کوشش دارد برخی اجزای سازنده فرهنگ سیاسی ایران را آن‌گونه که از سوی روشنفکران فهم و ارائه شده و در انبوهی از مطالب مندرج در نوشته‌های سیاسی و ادبی آنان

آمده است، ترسیم کند.» (ص ۲)

و فرهنگ سیاسی یعنی «مجموعه پیچیده‌ای ... از هنجارها و نهاد‌های بین‌الذهانی و معنی‌دار که میان اعضای یک جامعه در ظرف زمانی معینی مشترک است ... طیف گسترده‌ای از ارزش‌های فکری و ایدئولوژیک است که ... بر جهت‌گیری‌های برنامه‌ریزی شده یک فرد یا گروه، نظیر همبستگی‌های سیاسی و شیوه‌های رفتار سیاسی، ... [و] بر مسائل و نکات ذهنی‌تر، مانند برداشت‌های مختلف از مشروعیت و معیارها و عناصر سازنده فضیلت نیز تأثیر می‌گذارد.» (ص ۲)

به زعم نویسنده «از سال‌های میانی سده گذشته تا به حال مضامین و مسائل» مختلفی در کانون «فرهنگ سیاسی و تاریخ ایدئولوژیک ایران قرار داشته» که در این کتاب دو مورد یعنی، «خودکامگی autocracy» و «نحوه نگرش در باب نفوذ غرب» مورد توجه قرار گرفته است. نویسنده در پیوند روشنفکران با فرهنگ سیاسی ایران و دو مؤلفه آن یعنی خودکامگی و نگرش نسبت به نفوذ غرب، معتقد است که این مؤلفه‌ها «مشخصاً متضمن مفاهیم نو و شیوه‌های جدید عرضه و ابراز وجود بوده است». لذا «در این خصوص بررسی وضعیت روشنفکران به منزله یک تیپ یا سنخ (type) یا گروه اجتماعی حائز اهمیت خاصی است. زیرا اعضای آن علی‌رغم اختلاف نظر فراوان، پیوند بسیار نزدیکی با تجدد (Modernity) داشته‌اند - هم به لحاظ صوری و شکلی، یعنی در ظواهر و اطوار، و هم به لحاظ نظری - یعنی از باب تلاش مستمرشان در اثبات حقانیت تاریخی مدرنیته. (ص ۲)

اما روشنفکر، در تعریف کیست و در مصداق دارای چه ویژگی‌هایی است؟

«روشنفکر ... برحسب تعریف ... آدم تحصیلکرده‌ای ... [است] که با حیات فکری سروکار دارد» و منظور از روشنفکران ایرانی در دوره مورد بررسی کسانی است که علی‌رغم اختلاف در انگیزه‌های ایدئولوژیک و سلیقه‌های متنوع در ارائه راه‌حل برای رفع معضلات اجتماعی، چندین ویژگی برجسته دارند؛

۱- «سعی دارند به پیش روز مجهز باشند»؛

۲- «در فکر تغییر یا تحول اجتماعی و سیاسی هستند»؛

۳- «می‌کوشند خود را با روح دنیای مدرن - یعنی با پدیده تغییر یا تحول هم به مثابه یک تحول و هم به مثابه جریانی که به لحاظ تاریخی اجتناب‌ناپذیر است، تطبیق دهند و مبشر آن باشند»؛

۴- توجه آنها علی‌رغم اختلاف نظرها «معطوف به دگرگون ساختن جامعه در جهت منافع اکثریت مردم عادی و عمدتاً محروم جامعه است. محرومانی که در نگاه آنها و در قیاس با اقشار مرفه، به دلیل داشتن زندگی مشقت بار، از «جایگاه تاریخی و اخلاقی برتری» برخوردارند؛ (ص ۲ و ۳)

۵- آنها «از نظر نوع جهان‌بینی و فرجام‌شناسی (teleology)» خود را متمایز از دیگر اقشار جامعه می‌دانستند؛

۶- آنها «خواهان هدایت مردم به سوی بینشی بودند که اعتماد به نفس و هویتشان را به آنان بازگرداند و بتواند برای معضل عدالت اجتماعی راه‌حلی سیاسی ارائه دهد»؛

۷- آنها جامعه ایران را «راکد» و از نظر «سامان سیاسی» عقب‌تر از زمان دانسته و وظیفه خود را روز آمد کردن این سامان و بهبود اوضاع جامعه می‌دانستند؛ (صص ۲ و ۳)

۸- روشنفکران ایرانی برای مخاطب قرار دادن توده‌ها و ترویج گرایش‌های فکری خود، زبان ادبی را در قالب‌های نوین آن چون رمان تاریخی و اجتماعی، شعر نو و حتی قالب‌های قدیمی‌تر شعر کلاسیک برگزیدند. آنها آثاری را ترجمه کردند که گرچه موضوع اصلی آنها ادبی بود، حاوی انتقاد اجتماعی - سیاسی از اوضاع و احوال نیز بود، یا لااقل می‌شد محتوای آنها را با نقد اوضاع اجتماعی - سیاسی ایران همسو دانست. زبان ادبی روشنفکران ایرانی تابع شرایط سیاسی از صراحت‌گرایی تا ابهام و از استعاره تا طنز و اشارت، نوسان داشت؛ (صص ۱۲ و ۱۴)

۹- روشنفکران ایرانی - در کنار توجه به رواج اندیشه‌ها و علی‌رغم اختلافات فکری - مرامی، هرچند نه چندان آشکار - در تلاش بودند تا خود را به مثابه قشر یا سنخی اجتماعی که زبان و فرهنگ و الگوی رفتاری خاص خود را دارد، درآورده و از این طریق نوعی شکل اجتماعی را پدید آورند. در این رابطه هرگاه شرایط اقتضا می‌کرد، در یک جا جمع می‌شدند. تشکیل کانون نویسندگان ایران در زمره چنین تلاش‌هایی بود. مؤلف از این ویژگی که ابعاد گفتمانی نیز داشت

به عنصر روشنفکری، یاد می‌کند؛ (صص ۱۲ و ۱۲۱ و ۱۲۲)

۱۰- در مجموع گرایش کلی روشنفکری ایرانی در قرن بیستم به سوی نقد نظام‌های سیاسی مستقر و نگرش انتقادی به غرب همراه با نقد مذهب، پدرسالاری و هواداری از تجدد و مردم‌سالاری و ملیت‌خواهی بود. گرایشی که از پنهانکاری تا نقد آشکار و حتی مبارزه مسلحانه نوسان داشت. (صص ۱۲۲ و ۱۱۳)

البته ذکر چنین ویژگی‌هایی برای روشنفکران ایرانی به معنای نادیده گرفتن وجوه انتقادی نگرش و رفتار آنها در کتاب نیست. به عبارت دیگر، نویسنده در تلاش است تا ضمن بیان وجوه مثبت عملکرد روشنفکران - که در گرایش کلی اثر صراحت و نمود بیشتری دارد - به وجوه منفی اندیشه و خلیقیات آنها هم توجه نماید. در این مقوله، ذکر چند ویژگی جالب توجه است:

۱- عوام‌گرایی نظری و قلت دانش تجربی و عینی درباره کشور و مشکلات آن، ناتوانی در همراهی یا درک واقعیت‌ها و پیشرفت‌های تازه، بی‌اعتمادی بنیادی به قدرت حاکم و تردید و نگرانی نسبت به نفوذ غرب و مشروعیت رژیم پهلوی و نا برخورداری از هویتی یکپارچه و منسجم. (صص ۳ و ۴ و ۱۱۳)

۲- داشتن برداشتی جبرگرایانه (deterministic) و صورت‌گرا (Formalist) از زمان تاریخی و بر این اساس اعتقاد به اینکه حرکت عقل در تاریخ مسیری خطی دارد. نگرشی که به بی‌توجهی به نقش پدیده‌های سنتی منتهی می‌شد. (ص ۸)

۳- بهره‌گیری از روش‌های قالبی و از پیش تعیین شده در تحلیل تاریخ ایران که بر نظریه‌ای اجتماعی مبتنی بود که تمایل به غلبه بر جدایی امور واقع از ارزش‌ها و آرمان‌ها داشت. (ص ۸)

۴- داشتن نگرش غایت‌گرایانه (teleological) به مسائل اجتماعی سیاسی و لذا نادیده انگاشتن تدریجی بودن عمل سیاسی و نفی «خودفردی» و مفروض و ثانوی گرفتن «روح جمعی». آنها با توسل به «مارکسیسم - لنینیسم» و یا تشیع معترض، آرمان شهری را تصور می‌کردند که در آن فرد جزء جدایی‌ناپذیر از کلی برتر بود و آموزش فواید در نسبت با چنین کلیتی سنجیده می‌شد. (ص ۸)

۵- کاربست تعابیری چون «رویارویی با غرب و فرهنگ غربی»، «توطئه‌های قدرت‌های

سیاسی، و تغییر در ساختارهای سنتی در تعریف و صورتبندی سنخ‌های هویتی فردی، جمعی و ملی که از یک سو تلاش ناموفق آنها را در ایجاد نسبت و رابطه‌ای سازگار و ارگانیک میان این سنخ‌ها نشان می‌داد و از سوی دیگر، بیگانه‌ترسی، نگرش بدبینانه و نداشتن اعتماد به نفسشان را نمایان می‌ساخت. (صص ۹ و ۱۰)

اما بحث مهم دیگر در مورد روشنفکران ایرانی، چگونگی پیدایش و روند تحولات آن در طول تاریخ یکصد ساله گذشته‌اند. رهیافت اثر در این مقوله، تاریخ‌گرایانه و گفتمانی است. این رهیافت از جمله رهیافت‌های شاخص در بررسی تاریخ اندیشه‌ها است و متأثر از مکتب انگلیسی امریکایی زمینه‌گرایی زبانی (linguistic contextualism) است که به مکتب کمبریج مشهور است. این مکتب که با آثار پوکوک^(۱) و کوئینتن اسکینر^(۲) ساخته و پرداخته شده است، بر این است که متون برای استفاده صرف از آنچه از محتوایشان حاصل می‌شود و یا در مقایسه با آثار بزرگی که نسبتاً در امتداد زنجیره‌ای از قتل در تاریخ اندیشه‌ها قرار دارند، نباید مورد بررسی قرار گیرند، اسکینر و پوکوک تعبیری متفاوت از زمینه به دست دادند که از قالب‌های سنتی اجتماعی - سیاسی و اقتصادی آن فراتر می‌رفت. از نظر آنها، مهم‌ترین زمینه، محیط متنی نزدیک و بی‌واسطه مؤلف است. تأمل در آثاری که در یک دوره زمانی نوشته شده‌اند، مفهومی هرچند ناقص و مبهم از «زبانی سیاسی Political Language» را که پوکوک آن را پارادایم می‌نامد، به دست می‌دهند. او در تاریخ مدرن انگلستان، چندین پارادایم یا زبان سیاسی کشف می‌کند، از جمله «حقوق طبیعی»، «جمهوری خواهی کلاسیک» و...

از نظر او برخی از نویسندگان از چند زبان سیاسی بهره گرفته‌اند. بنابراین زمانی فهم اندیشه آنها، آسان‌تر می‌شود که همزیستی و رابطه متقابل آنها با هم دریافته شوند. به همین دلیل است که اندیشه شخصیت‌های کم اهمیت و گمنام برای پرتو انداختن بر قهرمانان اندیشه، اهمیت می‌یابد.

اسکینر نیز، که بر اهمیت مقاصد مؤلف تأکید می‌گذارد، اهمیت درک زمینه متنی معاصر نویسنده را لازمه شناخت یا درک چرایی کاربرد واژگان و زبان خاص مؤلف می‌داند.

(Salzberger; 2001: 7609-10)

متأثر از چنین رهیافتی است که نقش روشنفکران ایرانی و یا به تعبیر دقیق‌تر و به پیروی از اسکینر که بر نیات و مقاصد مؤلف تأکید می‌گذارد؛ نیات و مقاصد آنها در قالب گفتمان‌های سیاسی و با نظر داشت به عنصر زبان، تاریخ، جامعه و محیط صورت می‌گیرد. هرگفتمان یا زبان سیاسی با صفتی توصیف و مشخص می‌شود.

مشروطیت، ناسیونالیسم دولتی، سیاست و ادبیات، انتقاد از غربگرایی و جدال بر سر تجدد به عهده گفتمان‌ها یا زبان‌های سیاسی تاریخ روشنفکری ایران است که هرکدام از آنها دوره تاریخی خاصی دارند و به همین دلیل است که از آغاز میان پیدایش روشنفکران و در ادامه تحول و نقش‌آفرینی آنها، در نسبت با چنین گفتمان‌هایی تحلیل می‌شوند و نوعی هم‌زمانی و مقارنه میان اندیشه‌های روشنفکران و نقش اجتماعی و سیاسی روشنفکران و این گفتمان‌ها مشاهده می‌شود.

اما مقدم بر کاربست چنین روشی در تبیین علل پیدایش و نقش‌آفرینی روشنفکران ایرانی در تاریخ معاصر، چند مفروض بنیادین راهنمای عمل پژوهش بوده است.

اول؛ اینکه پیدایش روشنفکران محصول بی‌اعتمادی یا جدایی میان «ملت» و «دولت» در گفتار سیاسی ایرانی است. گفتاری که در نوع خود در شروع تاریخ معاصر ایران بی‌سابقه و نوظهور بوده است، چه از حیث مفاهیم نو آن و چه از حیث تحول معنایی مفاهیم آشنا و مألوف در ادبیات و عرف سیاسی رایج.

دوم؛ پیدایش روشنفکران با گفتار سیاسی ناسیونالیستی در ایران قرن نوزدهم که حاصل مواجهه با غرب و خروج از انزوای جامعه ایرانی در ارتباط است. گفتاری که خود تابع دو حادثه تاریخی است. اولین آن استقرار قدرت یا حکومت متمرکز در ایران با تأسیس قاجاریه (۱۷۷۹ م) و دومی شکست‌های ایران در دوره جنگ‌های نسبتاً طولانی با روسیه است. رخداد اول به ایجاد گفتار سیاسی ناسیونالیستی در تاریخ ایران انجامید و دومی مواجهه با غرب و ناکارآمدی حکومت را سبب شد و به ایجاد شکاف و دوگانگی و آشکارسازی آن، میان مفاهیم «ملت» و «دولت» انجامید. عاملی که به نوبه خود به «حرکتی وضعی در مسیر و روند ایجاد روشنفکران و

تغییر در جهانی‌بینی و کردار آنها» منجر شد. (صص ۱۴ و ۱۵) تحولات بعدی در رفتار، نگرش و خلیقات روشنفکران نیز تابعی از همین تقارن حوادث مهم تاریخی و گفتارهای سیاسی ناشی از آن و مسائلی که در این رابطه مهم دانسته شده، تفسیر شده است.

به همین سیاق، برای ترسیم نقش روشنفکران ایران در قرن بیستم، نویسنده چهارگفتمان سیاسی «مشروطیت»، «ناسیونالیسم دولتی»، «سیاست و ادبیات» و «انتقاد از غربگرایی و جدال بر سر تجدد» را که هرکدام با یک حادثه تاریخی آغاز و پایان می‌یابد، برگزیده و نقش و نسبت روشنفکران را با این گفتمان‌ها و حوادث و تحولاتی که در بطن آنها رخ داده و چگونگی کنش و واکنش آنها با این تحولات را مورد بحث قرار داده است.

در مورد هر گفتمان، نقاط گره‌ای Nodal Points آن در آغاز مشخص می‌شود و آن‌گاه به تلاش روشنفکران همراه با سنخ‌شناسی آنها با تکیه بر اندیشه‌های یک یا دو فرد از هر دوره پرداخته می‌شود. علاوه بر این عوامل مؤثر بر رفتار و اندیشه روشنفکران و نضج و بسط و افول هر گفتمان نیز مورد اشاره و گاه عمق‌کاری قرار می‌گیرد.

در گفتار سیاسی مشروطیت، نویسنده، تحولات گفتمانی را از قبل از مشروطیت و در طول قرن نوزدهم مورد بررسی قرار می‌دهد و بر تجددگرایی یا همان «گسترش وجهی از عقلانیت مدرن» متأثر از نهضت روشنگری اروپایی، دموکراسی پارلمانی به عنوان شکل مطلوب سازمان سیاسی جامعه، تجارت آزاد و ناسیونالیسم اقتصادی، اروپایی سازی آرام و تدریجی، تأکید می‌گذارد.

در این دوره روشنفکران با اصطلاح «تجددگرا» و یا «منورالفکر» شناخته می‌شدند. از نظر مؤلف، منورالفکران با منشیان و نویسندگان دریاری که آنها نیز در زمان خود در زمره روشنفکران محسوب می‌شدند، تفاوتی اساسی دارند و گرچه خود طیفی متنوع بودند، اما «همگی به لزوم اصلاحات پایبند بودند». (صص ۲۴-۲۵) رسانه ارتباطی این روشنفکران که آرمان‌های اصلاح طلبانه و از جمله آرمان‌های مشروطیت را در میان توده‌ها رواج می‌داد، «نسلی از رساله‌ها، شب‌نامه‌ها و روزنامه‌ها و مجلات انتقادی بود» که محمل اندیشه‌های اصلاح طلبانه منورالفکرانی چون، میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی، حاج زین‌العابدین مراغه‌ای،

عبدالرحیم طالبوف تبریزی، میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله و میرزا یوسف خان مستشارالدوله بود.

علاوه بر این شعر سیاسی در کنار متونی که با نثر ساده و با زبان کوچه و بازار و مردم عادی توسط شاعرانی چون دهخدا، نسیم شمال، ایرج میرزا، بهار، عارف قزوینی، فرخی یزدی و میرزاده عشقی در کنار انتقال مفاهیم نوین سیاسی همچون ملت، وطن، قانون، عدالت و پارلمان و تربیت و ... بود. مفاهیمی که گرچه برگرفته از ادبیات موجود و رایج جامعه بود، در کاربست جدید آن معنای متفاوتی را منتقل می‌کرد. مؤلف در بررسی گفتمان مشروطیت اندیشه‌های سیدجمال‌الدین اسدآبادی و سیداسدالله ممقانی را که هر دو بخشی از عمر خود را در استانبول سپری کرده بودند، از دیگران مهم‌تر دانسته و فرازهایی از نوشته‌های آنان را ذکر کرده است.

مهم‌ترین انتقاد نویسنده از روشنفکران مروج ایده مشروطیت این است که آنان تمهیدات و اصولی را که باید پیش از تضمین حقوق و آزادی‌ها فراهم شود نادیده می‌گرفتند یا شاید از آن غافل بودند، (ص ۵۱) اشتیاق آنها به نهادها و سازمان‌های پارلمانی، ناشی از همین تصور خام بود. (ص ۵۱) جریان حوادث به سمتی رفت که «مفهوم حقوق فردی» مذکور در قانون اساسی در «فرهنگ سیاسی» استقرار نیافت و «نهادینه» نشد. (ص ۵۱)

و در یک کلام هواداران مشروطیت اگرچه توانستند «رویکردی نوعاً مدرن» را به «حقوق مدنی افراد» ایجاد کنند اما، نهادهای ضامن تثبیت و تداوم چنین حقوقی را نتوانستند تأسیس نموده و قوام بخشند. (ص ۵۲)

در گفتار سیاسی ناسیونالیسم دولتی (۱۳۲۰ - ۱۳۰۰)، «دولت مرکزی قدرتمند» که توانایی استقرار نظم و امنیت را در سراسر کشور داشته باشد، در واکنش به هرج و مرج و نابسامانی ناشی از انقلاب مشروطیت و پیامدهای آن در کانون توجه روشنفکران قرار گرفت. در درون این گفتار سیاسی گروهی بر حفظ «ارزش‌های ایرانی» تأکید کرده و «تجددگرایی» منورالفکرانه عصر مشروطه را به «غرب‌گرایی» تحویل می‌کردند. سیدحسین تقی‌زاده ناشر رزنامه کاوه در برلین در زمره افراد سرشناس این گروه بود. «ترویج تمدن اروپایی»، «حمایت از ملیت ایرانی و تمامیت ملی»، «توسعه و حفظ زبان و ادبیات فارسی» از مهم‌ترین محورهای اندیشه سیاسی تقی‌زاده، و

دیگر نویسندگان این نشریه بود. (ص ۷۴)

از جمله افراد مؤثر دیگر که نویسنده تلاش کرده خطوط اصلی اندیشه سیاسی وی را به دست دهد، حاج محتشم‌السلطنه اسفندیاری است که خود در زمرهٔ نخبگان سیاسی دورهٔ قاجار و پهلوی به شمار می‌رود. اسفندیاری ضمن نقد برخی از کنش‌های سیاسی گروه‌های انقلابی و تندرو و الگوهای رفتاری جوانان چاره‌گرفتنی‌های ایرانیان را در «بازیابی هویت اسلامی»، «سامان دهی تعلیم و تربیت عمومی»، «اصحاح عدالت اجتماعی» و «توسعه اقتصاد ملی» می‌داند. (ص ۷۶) تبلیغ گفتار سیاسی استبداد روشنفکرانه در عمل به ایجاد و پایداری رژیم انجامید که عملکردهای آن حتی موافق طبع مبلغان و حامیان اولیه ایدهٔ تأسیس آن نبود. اگر منتقدان شیوه حکومتمداری قاجار به از لفظ «استبداد» برای بیان ماهیت چنین الگویی از حکومت و رژیم سیاسی استفاده می‌کردند، روشنفکران منتقد رژیم پهلوی، ترجیح می‌دادند واژهٔ «دیکتاتور» را که برگرفته از منابع فرانسوی بود و معنای متفاوتی را به همراه داشت، به کار برند. اقدامات رژیم پهلوی در تأسیس ارتش ملی، عمومی ساختن آموزش و پرورش، تغییر لباس، شهرسازی نوین، ساختار نوین دولت، تأسیس نهادهای آموزشی نوین چون دانشگاه و اعزام دانشجویان به اروپا، همه تغییراتی بنیادین در حیات فردی و اجتماعی ایرانیان به همراه داشت، تغییراتی که پذیراندن آنها چندان هم آسان و خالی از مسئله و مشکل نبود و مقاومت‌هایی را به خصوص در تغییر لباس به همراه داشت. شهری شدن و دیکتاتوری، عرصه را برای ظهور نوع خاصی از نوشته یعنی رمان که باب طبع باسوادان شهرنشین بود و عرصه خلوت و اوقات فراغت آنها را که خود ناشی از تغییرات جدید بود، پر می‌کرد، آماده ساخت. گرچه رمان‌ها در ابتدا لحن تعلیمی و موعظه‌آمیز داشتند، اما به تدریج به بیان واقعیات زندگی شهری و مسائل رایج آن از جمله فساد و بی‌بند و باری متمایل شده و تأثیرات سوئی بر ذهنیت جوانان می‌گذاشتند. برخی از نویسندگان آشکارا چنین تأثیراتی را نقد می‌کردند مثلاً جابری کتاب «آفتاب درخشانده» را در نقد بر رمان و تأثیر آن بر ذهنیت جوانان منتشر کرد، گرچه خود کتاب نیز داستانی داشت و از الگوی رمان‌ها پیروی می‌کرد. در این دوره رمان‌های انتقادی نیز کم کم به اعداد رمان‌های تاریخی افزوده شود.

«بیزاری از زندگی شهری» به خصوص تهران، تم اصلی چنین نوشته‌هایی بود. (ص ۹۵) احساس بی‌اعتمادی، در ماندگی، خیانت و قدیرگرایی» در این‌گونه رمان‌ها و از جمله معروف‌ترین آنها «تهران مخوف» اثر دو جلدی مشفق کاظمی و «تفریحات شب» محمدمسعود جایگزین ایده «دولت قدرتمند» که پیش نیاز وحدت ملی و پیشرفت کشور و تلقی می‌شد و روحیه ایرانی» که در رمان‌های تاریخی چون «نمایش داستان خونین یا سرگذشت برمکیان» اثر سید عبدالرحیم خلخالی، در کانون قرار گرفته بود شد. (صص ۹۰، ۹۶)

گسترش یافتن «مفهوم تازه‌ای از خود» در کانون بیان تفکر ادبی محصول استقرار گفتار سیاسی دولت آمرانه و شیوع رمان‌های اجتماعی و تاریخی این دوره بود. (ص ۹۷) این مفهوم تازه «خود» نویسنده را به جای شخصیت خواننده نشانده. امری که در رمان‌های اولیه برعکس بود و نتیجه آن دخالت نویسنده در انعکاس تصویر واقعیت‌های اجتماعی به خواننده بود و این یعنی «ورود عنصر روشنفکری به وجدان ادبی» که از دهه ۱۳۲۰ به صورت وجه غالب ادبیات درآمد و می‌توان گفت که سرآغاز سیاسی شدن ادبیات گردید. (صص ۹۷-۹۶)

گفتار سیاسی سیاست و ادبیات ۱۳۳۲ - ۱۳۲۰

گسترش و غلبه این گفتار سیاسی با حوادث شهریور ۱۳۲۰ و اخراج رضاشاه از کشور و پیدایش فضای نسبتاً باز آزادی‌های سیاسی تحت سلطه متفقین همراه است. در چنین فضایی دوباره احزاب و مطبوعات فعال شدند و هر دو به محل تجمع و زبان و بیان اندیشه‌های روشنفکرانه تبدیل شدند. البته وضعیت احزاب از این حیث که بر روشنفکران و چرخش‌های مرامی آنها تأثیر گذار بود، نیز در خور توجه بود.

در این دوره فرنگی مآبی با گسترش پدیده‌هایی مانند رستوران‌ها، اغذیه فروشی‌ها و ... در شهرهای بزرگ همچنان رواج داشت و در برخی موارد سرعت نیز گرفته بود.

حزب توده و جبهه ملی از تشکل‌های تأثیرگذار سیاسی این دوره بودند. حزب توده هوادار منافع روسیه بود و در تلاش جذب روشنفکران موافق آلمان و همچنین تغییر جهت دیگر گرایش‌های سیاسی روشنفکری به سوی روسیه. وابستگی حزب توده، سرانجام به انشعاب

روشنفکران موسوم به نیروی سوم که منتقد سیاست حزب در وابستگی به روسیه بودند، انجامید.

جبهه ملی؛ متشکل از چندین حزب از جمله، حزب ایران که جمعی از مهندسان بودند، حزب زحمتکشان مظفر بقایی و حزب ملت ایران داریوش فروهر و فدائیان اسلام نواب صفوی، از دیگر پایگاه‌های روشنفکری بود، با اینکه هر یک از این احزاب برای خود مرامی متفاوت داشتند. «عنصر روشنفکری» یا همان ویژگی ایدئولوژیک که روشنفکران از طریق آن به جهان و به خودشان به عنوان یک تیپ یا سنخ اجتماعی مشخص می‌نگرند، که در متون ادبی نوین در اشتراک نظر خواننده با نویسنده نمود می‌یافت و مفروضش این بود که هر دو از مفاهیم ویژه عقلانیت مقتبیس از افکار نوین فرنگی برداشت مشترکی داشت. (ص ۱۲۱)

در اولین کنگره نویسندگان ایران (۱۳۲۵)، به‌خصوص از سوی مارکسیست‌ها مطالبی در خصوص هنر و زیبایی‌شناسی مطرح شد که قائل به کارکرد نقد اجتماعی برای آن بود. این دیدگاه گرچه برگرفته از دیدگاه‌های متفکران روس بود، در تحول گفتار روشنفکران نقطه حایز اهمیتی بود. شرکت‌کنندگان در کنگره از طیف‌های مختلف روشنفکری بودند و این نشان داد که در کنار همه اختلافات نظری تمایل به باهم نشستن و تشکل هم در میان روشنفکران وجود دارد، هرچند که این کنگره در نوع خود اولین و آخرین بود.

انتقاد از غربگرایی و جدال بر سر تجده (۱۳۲۲-۵۷)

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۲۲، سرآغاز فصلی نوین در تاریخ معاصر ایران بود. رژیم محمدرضا به تدریج بر اوضاع مسلط شد و نوعی دیکتاتوری تمام عیار در کشور حاکم شد. اما در عین حال ثبات سیاسی و رشد طبقه متوسط شهری که عمدتاً حقوق بگیر دولت بودند، توسعه نظام آموزشی کشور را به همراه داشت. طبقات متوسط بیش از دیگران تقاضای تحصیلات عالی‌تر را داشتند. از این زمان به بعد دانشگاه‌ها گسترش یافت و دانشگاه به عنوان نهادی که در آن گفتار سیاسی انتقادی به تدریج نضج می‌گرفت، کم‌کم هویت سیاسی پیدا کرد. دانشجویان اعزامی به خارج نیز اکثراً تحت تأثیر محیط خود به سیاست کشیده شدند.

در فضای عمومی - افکار روشنفکرانه را چند نشریه مهم هدایت، رهبری و نشر می‌دادند. نشریات سخن، راهنمای کتاب، نگین، فردوسی، و برخی از جنگ‌های ادبی همچون خوشه، صوت، دفترهای زمانه و الفبا که گروه اول برای نویسندگان جا افتاده و کلاسیک و گروه دوم برای جوانان تازه از راه رسیده و تمایل به ورود به جرگه روشنفکری، فضا سازی می‌کردند. برخی از نشریات نیز رویکردی دانشگاهی داشتند. و برخی دیگر، افکار چپ‌گرایانه را انتشار می‌دادند. اندیشه و هنر از این جمله بود.

مبهم‌نویسی و بهره‌گیری از استعاره و اشارت در زبان روشنفکری این دوره رایج شد. ترس از سانسور عامل اصلی بود. (ص ۱۳۵) نسل جدید روشنفکری از دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ که در حاشیه محافل رسمی بودند، رویکردی انتقادی به اوضاع و احوال گرفت.

«برخورد نسل‌ها، فرار مغزها، مشکلات جامعه مصرفی، اقتصاد سیاسی جهان سوم، نظریه جامعه آسیایی، ماهیت وجوه تولید سرمایه‌داری و پیچش سرمایه‌داری ایران» آموزه‌های گفتمان روشنفکری این دهه را شکل می‌دهد.

علاوه بر این رویارویی ایران با غرب یا به طور کلی مسئله تجدد از دیگر موضوعات مطرح بود. (ص ۱۳۶)

نویسندگانی که بیش از دیگران به این مقوله توجه داشتند - فخرالدین شادمان، آل احمد احسان نراقی و علی شریعتی - هر کدام با اصطلاحات و تحلیل خاص خود، این وضعیت را به نقد می‌کشیدند. شادمان برداشت‌های سطحی از نظر فرهنگی و مروجان آن را مورد حمله قرار می‌داد و بر اهمیت زبان فارسی در تسخیر تمدن فرهنگی تأکید می‌گذازد. (ص ۱۵۰-۱۴۹)

در عوض آل احمد با عاریت گرفتن مفهوم غربزدگی از احمد فردید و تغییر فضای معنایی آن، از آن به مهم‌ترین آسیب یا ویژگی روحی روانی عمومی جامعه ایران که اعتماد به نفس را از او گرفته اشاره می‌کند. آل احمد همچنین نقدی اساسی بر روشنفکران وارد می‌کند. او جزء اولین کسانی است که به نقد جدی جریان روشنفکری در ایران اقدام کرده است. برای نراقی بازیابی معنوی و «توجه جدی و صادقانه به حیات فرهنگی، روح ملی و میراث تاریخی خودمان است که می‌تواند راه مناسب را پیش پای ایران در اوضاع و احوال کنونی غرب قرار گیرد، تا بتواند

منزلت شایسته خود را احراز کند. (صص ۱۵۶ و ۱۵۷)

علی شریعتی که نسل جوان و فعالان دینی را مخاطب قرار داده، بر هویت و بازیابی آن، یا همان اصطلاح معروفش، بازگشت به خویشتن تأکید داشت. از نظر او عامل مهم از خود بیگانگی جوامع اسلامی، استعمار غربی بود و در این راه روشنفکران نیز سهم مخربی داشته‌اند.

او «تجدد» و «مارکسیسم» را در وجه متفاوت حمله به شخصیت اصیل و خویشتن تاریخی ملت‌های غیرغربی می‌دانست. تجدد ناآگاهانه و غیرمستقیم عمل می‌کند و فرمان می‌دهد. و هویت ملت‌ها را به نحوی تغییر می‌دهد که فی‌المثل متجدد ایرانی یا مسلمانان احساس می‌کند با فرهنگ غرب پیوند بیشتری دارد تا با فرهنگ خود و مارکسیسم با تأکید بر هویت طبقاتی، فرهنگ ملی و هویت ملی را به چالش می‌کشد. (ص ۱۶۴) به همین دلیل است که از نظر شریعتی ایرانیان فاقد «هویت ملی» هستند. شریعتی با تفسیری ایدئولوژیک از مذهب شیعه در تلاش بود تا هویتی تازه خلق کند. اصطلاح مکتب که به معنای کلیتی هماهنگ و نظام‌وار از رفتارها، اندیشه‌ها و داوری‌ها بود، چیزی بود که می‌توانست جایگزین علم و ایدئولوژی گردد. (ص ۱۶۸) او از این طریق تلاش می‌کرد نشان دهد، می‌توان از میراث اسلام و اندیشه‌های اسلامی برای نیازهای امروزی پاسخی در خور یافت. (ص ۱۶۹)

خودیابی و اثبات خویشتن، آموزه اصلی گفتاری است که شریعتی سهمی اساسی در رواج و گسترش آن داشت. گفتاری که نقد تجدد و غربگرایی در کانون آن قرار داشت.

انقلاب و آغازی دیگر

در مهرماه ۱۳۵۶ کانون نویسندگان جلسات شعرخوانی ترتیب داد. موضوع این اشعار، فقدان آزادی سیاسی و پیامدهای آن چون سانسور، سرکوب و مداخله دولت در فعالیت‌های نویسندگان بود. (ص ۲۰۵)

اما برداشت روشنفکران از رهبری روحانیت، امری موقتی بود. آنها معتقد بودند که می‌توان این رهبری را موقتاً پذیرفت تا در آینده، جایگزینی برای آن یافته شود (ص ۲۰۶) اما به تدریج اختلاف روشنفکران با رژیم سیاسی برآمده از انقلاب بالا گرفت و اولین اثرش بروز اختلاف در

میان اعضای کانون بود.

در دوران بعد از انقلاب اندیشه‌های روشنفکرانه کماکان در قالب ادبیات و مجلات ادبی به حضور کم‌رمت خود ادامه داد. به تدریج ادبیات مکتبی و انقلابی به گفتار سیاسی مسلط تبدیل شد. با این حال، «روند اکتساب یا دست‌کم آموختن زبان متجددانه، از نوع ادبی گرفته تا واژگان و

تکنیک، بی‌وقفه و با رغبت» در میان روشنفکران دنبال شده است. (ص ۲۱۱)

به هر صورت جمع‌بندی نهایی نشان می‌دهد که بینش روشنفکری شکل گرفته در قرن نوزدهم ابزارهایی برای ابراز وجود خود یافت، دارالفنون، مطبوعات، سفرهای خارجی انجمن‌های ادبی و سیاسی از نمودهای اولیه آن بود. گفتمان روشنفکری در مشروطیت گشایشی بیشتر یافت و روشنفکران در هدایت زبان و خلاقیت‌های ادبی نقش ایفا کردند و از همین جا بود که کم‌کم صفوف آنها از روحانیون و متشیان درباری جدا شد و کم‌کم به عنوان یک سنخ اجتماعی از دیگران متمایز شده یا خود را متمایز دانستند. گفتار سیاسی روشنفکری، به گفتار مسلط انتقادی تبدیل شد. فرمالیسم روشنفکری و توجه سطحی آن به سیاست، این نگرش را در توده‌ها نیز پدید آورده که فقط به ابعاد ظاهری سیاست و نه ترکیب عقلانی آن توجه کنند (ص ۲۱۳ و ۲۱۲). با این همه گفتمان روشنفکری در ایران قرن بیستم، توانست خود «به عنوان وسیله کارآمد عرضه تجدد» تثبیت کند، هرچند که گرایش کلی آن همواره غیرعملی و آرمان‌گرایانه بوده است و روشنفکران، مسئولیتی را برای خود تعریف کرده‌اند که از پس تحقق وعده‌ها و وظایف - یابه تعبیر امروزی‌ها لوازم و الزامات - آن بر نمی‌آید.

نکاتی در ارزیابی و نقد

نوشتن در باب روشنفکری و روشنفکران و مصادیق آن علی‌رغم ظاهر آسان‌نمای این واژگان، در عمل چندان هم آسان و خالی از مسئله و مشکل نیست. تاکنون اندیشه‌گران و پژوهندگان زیادی در تلاش بوده‌اند تا معنای روشنفکری، فرد روشنفکر و ویژگی‌های او و همچنین اجتماعی از چنین افرادی را که روشنفکران نامیده می‌شوند، به دست دهند. از مقاله مشهور کانت با عنوان «در پاسخ به پرسش روشنگری چیست؟» تا رهیافت‌های مختلفی که

هرکدام در باب روشنفکری و روشنفکران به معنایی نظر داشته و بر مبنای آن، به تحریر تاریخ روشنفکری و یا نقش اجتماعی - سیاسی روشنفکران اقدام کرده‌اند.

جمله آل احمد در اینکه؛ «نمی‌دانم با این تعبیر روشنفکر چه باید کرد؟ و بدتر از آن با خود او» (آل احمد، ۱۳۴۳، ۴) علی‌رغم لحن انتقادی آن نشان از نوعی پراکندگی معنایی دارد. بنابراین نوشتن در مقوله‌ای که علی‌رغم تاریخ طولانی‌اش ادبیات محکمی ندارد و ترجیح آن بر مقولاتی اصطلاحاً شسته رفته و سر راست و خالی از مسئله و مشکل، نوعی خطر کردن است و این به نوبه خود شایسته تقدیر است.

از سوی دیگر، جای چنین پژوهش‌هایی علی‌رغم تلاش‌های صورت گرفته در تاریخ معاصر به خصوص تاریخ اندیشگی آن همچنان خالی است و اثر حاضر از آنجا که پرتوی متفاوت بر زوایایی از این پدیده در تاریخ معاصر ایران می‌اندازد و با رهیافت و روشی علمی، در تلاش است تا بخشی از نقش‌آفرینی روشنفکران در تحولات سیاسی و اجتماعی را به تصویر کشد، اثری در خور توجه است. با این حال علی‌رغم معضلات مفهومی روشنفکری و روشنفکران و تاریخ پرفراز و نشیب معاصر ایران که در آن تحولات عمده و تاریخ سازی به وقوع پیوسته که هر یک برای تغییر سرنوشت ملتی کافی است، نوشتن قواعد خاص خود را دارد. در این جا به تناسب نکاتی در ارزیابی انتقادی اثر ذکر می‌شود؛

۱- به نظر می‌رسد تدوین اثر، به صورت پیوسته نبوده یا لاقط پیشگفتار آن در فرصت و زمانی دیگر غیر از زمان تدوین افزوده شده است. مطالب پیشگفتار از جهاتی چندان هم با محتوای اثر سازگاری ندارد. به عنوان مثال در دو جا صحبت از موضوع کتاب به میان آمده که علاوه بر تفاوت در محتوا و مضمون، در نوشته پی‌گیری نشده‌اند. جمله آغازین پیشگفتار موضوع کتاب را «ترسیم گرایش‌های عمده ایدئولوژیک در میان روشنفکران ایران، به‌ویژه گرایش‌های موجود در میان اپوزیسیون سیاسی» معرفی می‌کند. ایدئولوژی‌هایی که به دلیل «نقش روشنفکران در تدوین اولیه اهداف آن یا [اهداف اولیه آن؟] لازم است «تجزیه و تحلیل» شوند.» (ص ۱)

در صفحه دوم، با بیان اینکه «تحقیق حاضر تاریخ جامعی از روشنفکران ایران طی یکصد

سال گذشته» و همچنین «پژوهش در... جامعه‌شناسی ادبیات» نیست، تصریح شده است، «که کوششی است برای ترسیم برخی از اجزای سازنده فرهنگ سیاسی مدرن ایران، آن‌گونه که از سوی روشنفکران فهم و ارائه شده و در انبوهی از مطالب مندرج در نوشته‌های سیاسی و ادبی آنان آمده است.» (ص ۲)

نویسنده با به دست دادن تعریفی از فرهنگ سیاسی، بر این است که «خودکامگی autocracy» و «نحوه نگرش به غرب» از جمله مضامینی است که در کانون فرهنگ سیاسی مدرن ایران قرار داشته است و «بررسی وضعیت روشنفکران به منزله یک سنخ (type) یا گروه اجتماعی» به دلیل اینکه «روشنفکران علی‌رغم اختلاف نظر فراوان، پیوند نزدیکی با تجدد (Modernity) داشته، هم به لحاظ صوری و شکلی یعنی در ظواهر و اطوار و هم به لحاظ نظری یعنی از باب تلاش مستمرشان در اثبات حقانیت تاریخی «مدرنیته» (ص ۲)، حایز اهمیت است.» بنابراین خواننده با چند موضوع متفاوت که هر کدام الزامات خاص خود را دارند در پژوهش روبه‌رو می‌شود. موضوعی که واحد تحلیل آن «گرایش‌های عمده ایدئولوژیک» میان روشنفکران ایرانی است و موضوع دیگر که بر «ترسیم برخی از اجزای سازنده فرهنگ سیاسی مدرن ایران، آن‌گونه که از سوی روشنفکران فهم و ارائه شد» و موضوع سوم، که واحد تحلیل آن، وضعیت روشنفکران به عنوان «سنخ اجتماعی» است.

آنچه در عمل مشاهده می‌شود، گرایش پژوهش به واحد تحلیل سوم بیشتر است. البته این نقش‌آفرینی بیشتر در نحوه مواجهه و نگرش به غرب و در حاشیه آن تحولات سیاسی - اجتماعی ایران معاصر، نمود یافته است و از این طریق هرچند نوعی رابطه میان نقش روشنفکران با فرهنگ سیاسی برقرار می‌شود، اما در هیچ‌کجا به صورت منجز عناصر فرهنگ سیاسی ایران و تغییرات آن مورد بررسی قرار نگرفته است. به عبارت دیگر، خواننده در انتها متوجه نمی‌شود که یک قرن تلاش فکری روشنفکران ایرانی، فرهنگ سیاسی ایران را از چه وضعیتی به چه وضعیتی رسانده است. علاوه بر این وقتی صحبت از فرهنگ سیاسی مدرن ایران به میان می‌آید، معلوم نیست که نویسنده به فرهنگ سیاسی توده ارجاع می‌دهد، یا به فرهنگ سیاسی نخبگان، یا فرهنگ سیاسی خود سنخ یا لایه روشنفکران. و یا به صورت ضمنی

نوعی مقارنه میان فرهنگ سیاسی روشنفکران و توده قائل شده است. ابهام در مورد فرهنگ سیاسی به حدی است که در کل نوشته، به جز در چند مورد، این اصطلاح به کار نرفته است. (صص ۳۱، ۵۱، ۵۲، ۱۴۵)

علاوه بر این از شیوه‌های نوین خودکامگی و تفاوت آن با شیوه سنتی به جز اشاره‌ای کوتاه در جایگزینی لفظ «خودکامه» به جای «دیکتاتور» صحبتی نشده است و تفاوت‌های میان این دو الگو، که یکی نوین و دیگر کهن است، در اندیشه‌ها و افکار روشنفکران به صورت صریح پی‌گیری و تبیین نشده است.

در مورد تلاش روشنفکران در اثبات حقانیت تاریخی مدرنیته، علی‌رغم ابهام معنایی واژه، آنچه در پژوهش مشاهده می‌شود، تلاش روشنفکران بر اثبات حقانیت یا طرد و انتقاد از غرب متمرکز است تا مدرنیته. بنابراین نادقیق بودن موضوع پژوهش و واحد تحلیل آن، آن‌طور که از پیشگفتار اثر بر می‌آید از جمله نقایص مشهود است.

۲- علی‌رغم ابهامی که در محدوده و فضای معنایی روشنفکر در ادبیات این حوزه، وجود دارد، در اثر ویژگی‌های مختلفی از روشنفکران در ابعاد مثبت و منفی به دست داده شده که ذکر آن به تفصیل بیان شد، اما در باب مصادیق آن، در اثر دقت چندانی مشاهده نمی‌شود. اولاً: دامنه مصادیق روشنفکران از متصوفه و فقها و نخبگان و شعرا و نویسندگان درباری آغاز می‌شود و به تدریج دامنه آن محدود و محدودتر می‌شود. بنابراین روش اثر در پیگیری موضوع گرچه در آغاز سنخ شناسانه است، اما به تدریج به بیان اندیشه یک یا دو نفر در هر دوره یا گفتمان روشنفکری تبدیل می‌شود. بنابراین بررسی نقش لایه‌های روشنفکری در هر دوره به بررسی وجوهی از اندیشه‌های یک یا دو نفر، گاه از میان برجستگان و گاه از میان کمتر شناخته شده‌ها تقلیل می‌یابد.

در هر صورت، حتی اگر ملاک اثرگذاری و نقش تاریخی هم باشد، ذکر نام بسیاری دیگر که اندیشه‌های آنها بر تحولات اثرگذارتر بوده - ارجح است. به عنوان مثال در گفتار سیاسی ناسیونالیسم دولتی، نقش روزنامه نگارانی چون علی دشتی و علی اکبر خان داور و همچنین نویسندگان «نامه فرنگستان» که عمدتاً اعضای جمعیت امید ایران یا «انجمن محصلین امید

ایران» مقیم برلین بوده و در قیاس با روشنفکران داخلی و حتی نویسندگان کاوه با صراحت کلام بیشتری از نوگرایی و غربی شدن دفاع می‌کردند، در خور توجه است. جالب است بدانیم که شدت و صراحت کلام نویسندگان «نامه فرنگستان» به حدی بود که رضاخان که در آن زمان هنوز به پادشاهی نرسیده بود، بر ایشان پیام فرستاد که قدری از شدت و صراحت کلام خود بکاهند. جمله مشهور «ایران باید روحاً، جسماً، ظاهراً و باطناً فرهنگی مآب شود» در سر مقاله این نشریه به قلم مشفق کاظمی نوشته بود. (بهنام، ۱۳۷۹، ۹۸) جمله‌ای که توسط منتقدان به عنوان نماد غربگرایی و تمایل به تسلیم بی‌چون و چرا در برابر غرب تفسیر شد علاوه بر این در این دوره فرهنگستان زبان و ادب فارسی، دانشگاه تهران و دانشکده‌های آن از جمله دانشکده معقول و منقول و دانشکده حقوق به همراه مؤسساتی چون سازمان پرورش افکار تأسیس شد. قانون مدنی در ایران تدوین گردید. نقش روشنفکرانی که در این دوره در تطبیق مفاهیم و ایده‌های مذهبی با ساختارهای مدرن و انتقال دانش‌های مدرن به مدد امکانات دانش بومی و زبان فارسی نقش‌آفرینی شایسته توجه است. در دوران مشروطیت نیز اهمیت روزنامه تأثیرگذاری چون «قانون» که مشهور است اوراق آن همانند ورق زر دست به دست می‌شد، غفلت شده است. در تبیین اندیشه‌های مذهبی به‌خصوص در دوره بعد از شهریور ۱۳۲۰ به اندیشه‌های جریان قدرتمندی از روحانیت که به تدریج هدایت، رهبری مبارزات ضد رژیم را به پیشوایی امام خمینی (ره) بر عهده گرفت توجهی نشده است و این در حالی است که در طبقه بندی اولیه فقها و حتی متصوفه جزو روشنفکران به حساب می‌آیند و در دوره مشروطه از اندیشه‌های سیدجمال و علامه نائینی صحبت به میان می‌آید. در دوره بعد از شهریور ۱۳۲۰ به تدریج تحولاتی در حوزه اندیشه‌های دینی، به‌خصوص در میان علما و حوزه علمیه قم رخ داد که در آشنا کردن جامعه مذهبی ایران و قشر کتابخوان و پیگیر مسایل آن، با آنچه در جان نوین می‌گذشت مؤثر بود. کتاب کشف‌الاسرار امام خمینی (ره) و سخنرانی‌های ایشان در سال‌های دهه چهل و مباحث ایشان در خصوص حکومت اسلامی و همچنین پیدایش مدارس جدید در حوزه علمیه قم چون مدرسه حقانی و حلقه‌های بحث در برخی از مساجد تهران چون مسجد قبا و مسجد هدایت و انتشار دو نشریه «مکتب اسلام» و «مکتب تشیع» که نویسندگان آن افرادی چون امام

موسی صدر، علامه طباطبایی، حاج آقاموسی زنجانی، شیخ حسین حقانی، محمد مفتاح، مرتضی مطهری، شیخ محمدتقی شریعتی، سیدمحمد بهشتی و برخی از مراجع کنونی تقلید چون آیه‌الله مکارم شیرازی و آیه‌الله نوری همدانی از این جهت شایسته توجه‌اند.

آنچه در این نشریات و حلقه‌های فکری می‌گذشت، نگرشی انتقادی به تمدن نوین و مظاهر مدرنیته بود. نفی کامل مدرنیته در آنها مطرح نبود. صنعت و تکنولوژی نوین و ساختارهای نوین آموزش و اداره امور در سطح سیاسی نفی نمی‌شد. به همین جهت هم در آشنا ساختن جامعه ایران با مظاهر نوین تمدن مؤثر بود. آنچه در عمل رخ داد، مشخص شد که تأثیر این اندیشه‌ها، بر جنگ‌ها و نشریات ادبی چپ‌گرایانه در گفتار سیاسی مشروطه، ناسیونالیسم دولتی و جدال بر سر تجدد می‌چربید.

نکته قابل ذکر در این خصوص این است که به نظر می‌رسد، مفروض اثر پروژه مدرنیته را پروژه‌ای می‌داند که روایتی واحد دارد و مفسر و یا راوی اصیل آن روشنفکران غیرحوزوی هستند. در حالی که واکاوی این اندیشه‌ها نشان می‌دهد که اولاً، مدرنیته و فهم و تبلیغ و نقد وجوه مختلف آن در انحصار قشر خاصی نیست و این خاصه قبل از هر چیز به ماهیت و طبیعت این پروژه برمی‌گردد که مدرنیته حیات فردی و اجتماعی همه افراد و اقدار اجتماعی را متأثر می‌سازد. ثانیاً، نگرش انتقادی نیز به نوبه خود، بخصوص آنجا که نقد از طریق مقایسه آموزه‌های دو جهان‌بینی و منافع و مضار عینی آن در حیات فردی و جمعی مورد بررسی قرار گیرد، در معرفی و شناساندن هر دو به یک اندازه مؤثر است. به همین دلیل توجه به اندیشه‌هایی که در نقد و حتی تعارض با مدرنیته مطرح می‌شوند، نیز تلاشی روشنگرانه‌اند و شایسته توجه. و اگر به بستر و پایگاه اجتماعی و دامنه تأثیر اندیشه‌ها توجه داشته باشیم. ای بسا که این تلاش‌ها، در شناساندن و پذیراندن مدرنیته و یا جوهی از آن به جامعه ایران، مؤثرتر از تلاش‌هایی باشد که مورد توجه عده معدودی قرار می‌گیرد. گرایش اثر برای بدست دادن روایتی مثبت - در معنای غیرانتقادی آن - به حدی است که حتی در مورد برخی رمان‌نویسان دوره رضاشاه که به نقد وضعیت آن‌میک اجتماعات شهری - به خصوص تهران - و آسیب‌های آن اشاره می‌کردند، و نسبت به آرامش و سلامت زندگی سنتی نوعی نگرش نوستالژیک داشته‌اند. نوشته‌هایشان با

صفتی چون «آکنده از حب یا درگروی بغض» (ص ۱۱۱)، بوده توصیف و معرفی می‌شود. این گرایش علاوه بر اینکه ناشی بر عدم تبیین دقیق مفهومی روشنفکر و روشنفکر در معنای مصطلح آن یعنی آنچه را که معادل *Aufklärung* که در فارسی به درستی منورالفکر شده بود و مصادیق آن را افرادی چون میرزا آقا خان کرمانی، مستشارالدوله تبریزی و طالبوف دربر می‌گرفتند، با مفهوم روشنفکر، که کاربرد نازل و کوچکی بازاری این مفهوم بود و در دل خود نوعی انتقاد و تحقیر را به دلیل سطحی بودن اندیشه‌های آنان داشت، نیز برمی‌گردد. می‌دانیم که به چنین افرادی در آغاز مستفترنگ یا فلکی می‌گفتند و به این وسیله میان اندیشه‌گرانی که دغدغه تجدد داشتند، با آنها که به برداشتی سطحی از آن دلخوش بودند، تمایز قائل می‌شدند. بنابراین توقع منورالفکری از رمان نویسی قدری دور از انتظار است و می‌توان گفت که برای بسیاری از آنها «حقانیت تاریخی تجدد و تلاش در جهت اثبات آن» اصلاً مطرح نبوده است و نوشته‌های آنها برگرفته یا مخلوق فضای اجتماعی و فرهنگی زیست آنها بود که در آن به تخیل می‌پرداختند، اگر چنین فضایی در اثر وجود عناصر فرهنگی و مادی مدرن، حالتی آنومیک به خود گرفته بود، ربطی به نحوه بیان رمان‌نویسان در نقد اوضاع نداشت.

۳- نگرش اثر در مورد روشنفکران، مردانه است. در حالی که روشنفکری صفت یا قابلیت جنسیتی نیست. اگر قرار است روشنفکران به عنوان سنخ یا لایه‌ای اجتماعی تعریف شوند و دامنه آن از نویسندگان و ادبای درباری فقها و متصوفه تا شعرا، طنزنویسان، روزنامه‌نگاران و سردبیران نشریات و جنگ‌های ادبی در نوسان باشد، چرا در هیچ کجا نامی از زنان نویسنده، شاعر و پژوهشگر به میان نمی‌آید. تاریخ روشنفکری در ایران بدون سهم زنان نویسنده و شاعر و ... چه در دوران قاجار و چه در دوران بعد از آن ناقص است و به علاوه این ادعای اثر را مخصوصاً در اینکه روشنفکران سنخی اجتماعی هستند به چالش می‌کشد، مگر اینکه بپذیریم که زنان جزو اجتماع نیستند و یا اینکه اندیشه‌های آنان در خور توجه و تأمل نیست که در آن صورت با اشعار تأثیرگذاری که پروین اعتصامی و سپیده کاشانی سروده‌اند و آثاری ادبی که توسط سیمین دانشور، گلی امامی و ... خلق شده‌اند چه باید کرد؟ و یا نقش زنان روشنفکر چون زنان طبقه اشراف، دربار شاهی، برخی از دختران شاهان قاجار (بخصوص ناصرالدین شاه) و

زنانی چون بی‌بی‌کوکب بختیار که در ورای مشروطیت در آگاه کردن زنان و حتی مدیریت جریانات مشروطه نقشی داشته، باید به کنار گذاشت.

۴- گرایش اثر در بررسی ادبیات روشنفکری، بیشتر به شعر، رمان، نشریات و جنگ‌های ادبی تمایل دارد، در حالی که عرصه‌های دیگری از بیان اندیشه‌های روشنفکری از همان آغاز وجود داشته است که بخشی از روشنفکران در آن فعال بوده‌اند. تئاتر و سینما از این جمله است. چگونگی است که ما در ال‌گوداری اندیشه‌های شعرا و روزنامه‌نویسان و ادبا صحبت می‌کنیم ولی از ال‌گوداری رسانه‌ای قدرتمند مثل سینما، غفلت داریم. سینما و تئاتر مدرن در ایران همواره به عنوان عرصه‌ای که مورد توجه بخشی از متفکران برای بیان و ترویج اندیشه‌هایشان بوده، اهمیت داشته است. افراد صاحب‌مکتبی که با کنار هم گذاشتن فیلم‌های ساخته شده آنها، یا سناریوها و دیالوگ‌های سینما و تئاترشان می‌توان یک خط فکری روشنفکرانه را برجسته ساخت کم نیستند.

امیر نادری و اکبر رادی، اولی در سینما و دومی در تئاتر به عنوان نمونه ذکر می‌شوند. اثر در بررسی تاریخ روشنفکری معاصر ایران، به این دو حوزه بی‌توجه بوده است.

۵- پژوهش سامانمند در مورد نقش روشنفکران را آل احمد با کتاب «در خدمت و خیانت روشنفکران» آغاز کرد، گرچه او خود عنوان و ایده کتاب را به عاریت گرفته بود، اما تلاش کرد تا پرتوی بر برخی از وجوه مفهوم و مصداق و نقش روشنفکران بیندازد، اما ایده بررسی روشنفکران به عنوان یک لایه اجتماعی را دیگران و از جمله علی شریعتی با صراحت بیان کرده است؛ او می‌گوید: «نو بر باغ به بازار آمد. پیدایش یک صنف تازه به نام «روشنفکر» [و این شد که]... ما اکنون در نیم قرن اخیر دارای یک قشر، یک لایه و یک طبقه‌ای به نام روشنفکر هستیم، خودبه‌خود ناچاریم قبل از هر چیز به تحلیل این طبقه بپردازیم و اگر هم خودمان جزو این طبقه هستیم، به تحلیل خودمان بپردازیم، ببینیم که از کجا آمده‌ایم؟ و کی آمده‌ایم؟ و چرا آمده‌ایم و چگونه آمده‌ایم.» (شریعتی، بی‌نا: ۳ و ۲ و در ما و اقبال: ۲۳۰).

بنابراین ایده بررسی نقش روشنفکر به عنوان یک لایه یا صنف اجتماعی، تازه‌گی ندارد. هرچند که در این حوزه، اثر امتیازات، قابل توجهی از حیث محتوا و روش بر سخنرانی شریعتی

و کتاب آل احمد دارد.

۶- مفهوم‌سازی‌های اثر که عبارت باشد از وضع اصطلاحاتی برای بیان مفاهیم و معناهایی نه چندان مشکل از نقاط منفی نوشته است، به خصوص آنجا که این مفاهیم به ابزاری برای استنتاج و تعمیم گزاره‌های کلی در وضعیت روشنفکران تبدیل می‌شود و هیچ‌گونه شواهدی برای اثبات یا تأیید آن به دست داده نمی‌شود. به عنوان مثال برخی از اصطلاحات چون «فرمالیسم روشنفکری»، «تعهد الگوار به گفتمان عاریتی»، «ابتلای معرفت شناختی به سیاست بی‌واسطه»، «خصیلت‌های سیاسی صوری» (ص ۲۱۲) به‌عنوان واژگانی که در پی گفتار برای جمع‌بندی و بیان نتایج پژوهش به کار گرفته شده‌اند آمده و نتیجه پژوهش را در ابهام برده است.

۷- از ابداعات مفهومی اثر به دو واژه «عنصر روشنفکری» و دیگری «مفهوم نوین خلوت» است، در بیان عنصر روشنفکری آمده «یکی از عوامل اصلی در قاموس ایدئولوژیک جامعه روشنفکری ایران چیزی است که شاید بتوان آن را «عنصر روشنفکری» نامید و مقصود از آن یک چشم‌انداز، یا ویژگی ایدئولوژیک است که روشنفکران از طریق آن به جهان و به خودشان به عنوان یک تیپ یا سنخ اجتماعی مشخص می‌نگرند، این خوداندگاری متکی بر برخی پیش‌فرض‌های نظری و روش شناختی به روش پیشین و مقدم بر تجربه «apriori» بود که کاملاً به‌روشنی بیان نمی‌شد، فقط کسی که مدعی روشنفکری بود می‌توانست معنایی بر این اصطلاح در نظر آورد.» (ص ۱۲۱)

این همه چیزی جزء «عنصر هویتی» نیست. یعنی روشنفکران به عنوان یک سنخ اجتماعی با صفت یا عنصر روشنفکری خود را تعریف و از دیگران متمایز می‌کنند و صد البته، این وضعیت در مورد دیگر اقشار اجتماعی که در هویت‌شناسی یعنی در تعریف و معرفی کردن خود به عنوان یک قشر، عنصر پیشه یا حرفه‌شان را مقدم بر دیگر عناصر هویتی چون محل سکونت (شهر - روستا و ...) مذهب، نژاد، زبان و غیره می‌دانند صادق است. چنانکه کارگران با عنصر کار و کشاورزان با کشاورزی و تجار با تجارت و بازرگانی و شقوق و صنوف خود را می‌شناسند و به دیگران می‌شناسانند و تمامی این اقشار نیز به دلیل ویژگی عنصر هویتی‌شان، زبان، اصطلاحات و حتی شیوه زیست و خرده فرهنگ خاص خود را دارند که برای افراد همسنخشان بیش از

دیگران آشنا است. بنابراین عنصر هویت بخش فقط خاص روشنفکران نیست، در مورد دیگر اقشار نیز صادق است.

علاوه بر این وجود عنصر هویت بخش نشانه نوعی اتحاد و همسویی منفعتی میان اعضای یک قشر است. چنانکه کارگران به نوعی خود را همسر نوشت می‌دانند و به همین دلیل متحد می‌شوند، اما در میان روشنفکران ایرانی همیشه فردیت و تکروی و تخریب یکدیگر بیش از اتحاد و همسویی و همسر نوشتی مشاهده است. مجادلات کلامی میان نحله‌های روشنفکری هایدگری و پوپری در داخل کشور و مجادلات میان اهل قلم خارج کشور امری شناخته شده است. این همه نشان می‌دهد که عنصر روشنفکری آن‌گونه که تبیین شد، چندان هم وجود در میان روشنفکران ایرانی خارجی ندارد.

بحث دیگر بر سر این است که این عنصر هویتی، آیا امری تکوینی و مقدم بر تجربه است، آن گونه که در اثر آمده، یا امری است که بر ساخته محیط و اجتماع است. آنچه مسلم است، روشنفکری همچون دیگر حرف و از جمله کارگری، کشاورزی و تجارت، امری مادرزاد و تکوینی نیست. به عبارتی همان گونه که افراد ذاتاً و از مادر تاجر، کارگر، کشاورز و سیاستمدار خلق نمی‌شوند، تصور فردی که مقدم به ورود مدرسه و برخوردار شدن از آموزش، روشنفکر باشد، دور از ذهن است. علاوه بر این مؤلف خود اذعان کرده است که روشنفکری امری تدریجی است و با تأسیس نظام نوین آموزش و تعلیم و گسترش و فراگیر شدن آن همچنان دیگر تحولات اجتماعی چون، پیدایش و رواج مطبوعات و ... همراه است. (ص ۲۱۱) بنابراین هویت یا عنصر روشنفکری، امری است بر ساخته است و نه موهبتی و تکوینی و لذا، نمی‌تواند متکی بر عناصر نظری و روش شناختی مقدم بر تجربه باشد.

در باب تأثیر مفهوم خلوت نیز نوعی بزرگنمایی مشاهده می‌شود. چنین خلوت و شاید بهتر بگوئیم فراغتی برای همه امکان نداشت. معدودی که در نهادهای بوروکراتیک جدید استخدام شده بودند، ممکن است، چنین فراغت یا خلوتی برایشان دست می‌داد، اما برای اکثریت جامعه ایران با بافت کشاورزی و عشایری و سنتی این دوره، عامل تأثیرگذار بر زندگی در کنار سایر عوامل زمان طبیعی طلوع و غروب خورشید فراغت‌های طبیعی ناشی از چرخش فصول و یا

فرارسیدن و تعطیلات سنتی و مذهبی بود. بنابراین مفهوم نوین فراغت و خلوت چندان عمومی نداشت. به علاوه حتی در طبقات شهری که به دلیل برخورداری از امکانات شهری چه در گذشته و چه در آن زمان فراغت بیشتری از عشایر و روستائیان داشتند، به دلیل فراگیر نبودن سواد، نمی‌توان گفت که این فراغت را خواندن رمان پر می‌کرد. به علاوه در دوران دیکتاتوری رضاشاهی فرورفتن در لاک زندگی شخصی بیش از هر چیز تابعی از اختناق حاکم بر فضاهاى عمومی بخصوص در محیط‌های شهری و در شهری مثل تهران بود، تا اینکه آن را با مفهوم خلوت یا فراغت جوامع سرمایه‌داری آزاد یکسان بدانیم.

منابع و مأخذ:

الف - فارسی

- ۱- آل احمد، جلال (۱۳۷۶)، در خدمت و خیانت روشنفکران (چاپ سوم)، زیر نظر شمس آل احمد، تهران، فردوسی.
- ۲- _____ (بی‌تا)، در خدمت و خیانت روشنفکران، یادداشت‌های جلال آل احمد از بهمن ۱۳۲۳ تا شهریور ۱۳۴۷، بی‌جا، طلوع.
- ۳- شریعتی، علی، (۱۳۸۰)، ما و اقبال، چاپ هشتم، تهران، الهام.
- ۴- بهنام، جمشید، (۱۳۷۹)، برلنی‌ها؛ اندیشمندان ایرانی در برلن (۱۹۱۵ - ۱۹۲۰)، تهران، فرزانه.

ب - لاتین

- 1 - Salzberger, F. oz (2001), "Intellectual history", in Neil J. Smelser and Paul B. Baltes (Editorsin chief), International Encyclopedia of Social and Behavioral Sciences, Vol. 11, Elsevier Science, london, Uk.